

آزادی در فلسفه سیاسی اسلام*

و

آزادی در فقه و حدود آن**

شریف لک زایی

مقدمه

گرچه آزادی مطلوب همه آدمیان است و همه به نوعی علاقه دارند در زندگی فردی و جمعی خویش از آن بهره‌مند باشند، اما با همه مباحث انجام گرفته درباره آزادی، هنوز این مفهوم بار معنایی مبهمی دارد؛ به دیگر سخن، جامعه ما در طول یکصد سال اخیر نتوانسته است تکلیف خود را با مفاهیمی از قبیل آزادی روشن سازد. در واقع ابهام در مفاهیم و برداشت‌های خاصی که از آنها شده، در جامعه سر در گمی‌ای را به وجود آورده و مبنای رفتارها در جامعه مشخص نشده است. به طور قطع می‌توان گفت منازعات حاضر در جامعه ما بر سر آزادی، ریشه در گذشته ما، و به ویژه در یکصد سال اخیر، دارد و هنوز درک روشنی از آزادی در میان نخبگان ما وجود ندارد. این وضعیت درباره آزادی سیاسی که «مادر آزادی‌ها» است روشن‌تر و برجسته‌تر است.

اثر مورد بررسی با مفروض گرفتن ابهام مفهومی آزادی، بر آن است تا برداشت خاص فلسفه سیاسی اسلام از آزادی را تبیین کرده، مبانی خاص و قلمرو ویژه آن را از این دیدگاه بررسی کند. مراد از فلسفه سیاسی اسلام در این پژوهش، چنان که نویسنده در مقدمه یادآور شده آن دسته از مباحث بنیادی درباره هستی و انسان است که می‌تواند مبنای بحث از مؤلفه‌های اساسی فلسفه سیاسی از جمله آزادی در نظر گرفته شود. پیشوند فلسفه در این ترکیب بیانگر زاویه و رویکرد خاص به سیاست و پدیده‌های سیاسی است و پسوند اسلام نیز بیانگر رویکرد خاص به فلسفه سیاسی و مباحث

* منصور میراحمدی، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، چاپ نخست، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱، ۲۲۴ ص.
** محمد حسن قدردان قراملکی، آزادی در فقه و حدود آن، چاپ نخست، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲، ۳۳۶ ص.

بنیادین آن است. از این رو در این پژوهش مراد از فلسفه سیاسی، فلسفه سیاسی محض نبوده، کلام سیاسی را نیز شامل می‌شود. نویسنده در این نوشته با توجه به آن دسته از اصول و مبانی نظری درباره هستی و انسان که می‌تواند زیر بنای اصل آزادی سیاسی قرار گیرد، تلاش می‌کند قلمرو و محدوده آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام را از اصول و مبانی مذکور استنتاج کند. بدین ترتیب مباحث این نوشته با نگاهی فلسفی به آزادی، به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاسی دنبال شده و روش حاکم بر آن نیز روش فلسفی به مفهوم عام آن است.

معرفی محتوا

این اثر در یک مقدمه، سه بخش و نتیجه‌گیری سامان یافته است. در بخش نخست با عنوان کلیات و مفاهیم نویسنده با این ادعا بحث را آغاز می‌کند که به رغم نظریه رایج که قائل به تعدد مفهوم آزادی است، آزادی دارای مفهومی واحد و جهان شمول است. این دیدگاه که بر اساس تمایز میان مفهوم برداشت و مأخوذ از مکتوبات مک کالوم است بر این باور است که مفهوم واحد آزادی دارای سه عنصر و مؤلفه به این قرار است: عامل یا فاعل (X)، مانع یا رادع (Y) و غایت و هدف (Z). وی این مفهوم واحد را که از سه مؤلفه مذکور تشکیل شده است این گونه بیان می‌کند:

X is free from Y to do or to be Z

از این دیدگاه به رغم وحدت مفهومی آزادی، برداشت‌های متکثری از این مفهوم واحد صورت گرفته است. مک کالوم معتقد است با تأکید بر هر یک از عناصر مذکور می‌توان تعابیر و برداشت‌های مختلفی از آزادی ارائه کرد. اثر حاضر با مفروض گرفتن و پذیرش وحدت مفهومی آزادی و تکثیر برداشت‌ها از آزادی، در صدد تبیین برداشت خاص فلسفه سیاسی اسلام از آزادی است. نویسنده بر این باور است که بر اساس مبانی مکاتب فکری، برداشت‌های متعددی از آزادی ارائه شده است؛ از این رو طرح آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، در کنار سایر مکاتب فکری، را امکان‌پذیر دانسته و معتقد است با توجه به مبانی خاص این فلسفه می‌توان به تبیین برداشت خاص فلسفه سیاسی اسلام از آزادی دست یازید.

نویسنده تلاش کرده است با مراجعه به آرا و اندیشه‌های پاره‌ای از متفکران مسلمان گذشته و حاضر، از سویی مفهوم آزادی را بیان کرده و از سوی دیگر میزان توجه آنان را به وجه سیاسی مفهوم آزادی نشان دهد. وی به این نتیجه دست یافته که در آرا و اندیشه‌های فلاسفه مسلمان، آزادی سیاسی طرح گردیده، اما به خوبی تحلیل نشده است. آنان علاوه بر تعریف آزادی، برخی از مصادیق آزادی سیاسی را نیز بیان کرده‌اند، اما تحلیل جامعی از مؤلفه‌ها و عناصر آن به دست نداده‌اند. با توجه

به فقدان چنین تحلیلی و با توجه به اهمیت این‌گونه تحلیل، در ادامه پژوهش به تحلیل کوتاهی از مفهوم آزادی سیاسی پرداخته شده است. برای ارائه این تحلیل با استفاده از الگوی نظری مک کالوم و تعمیم آن از مفهوم آزادی به مفهوم آزادی سیاسی، به مؤلفه‌های سه‌گانه آن اشاره کرده است. در این تحلیل، اشخاص و تشکل‌های سیاسی مهم‌ترین مؤلفه نخست یعنی عامل (X)، دولت‌ها مهم‌ترین مؤلفه دوم یعنی مانع (Y) و انجام رفتارهای سیاسی و برخورداری از حقوق اساسی مهم‌ترین مؤلفه سوم یعنی هدف (Z) تلقی شده‌اند. این بحث در واقع ابتکاری‌ترین بحث در مجموعه حاضر است که نویسنده به خوبی از عهده آن برآمده است.

بخش دوم اثر حاضر با عنوان «مبانی آزادی در فلسفه سیاسی اسلام» عهده‌دار تبیین مبانی آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام است. مبانی آزادی سیاسی از آن رو اهمیت دارد که در واقع بیانگر عنصر توجیه‌کننده ارزشمندی آزادی است. نویسنده برای تبیین دقیق‌تر و ایضاح بیشتر برداشت خاص فلسفه سیاسی از آزادی، ابتدا به بررسی و ارزیابی مبانی آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی لیبرالیسم پرداخته و این مبانی را به چهار دسته کلی تقسیم کرده است: مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، مبانی معرفت‌شناختی و مبانی حقوقی - اخلاقی. وی در این بررسی به این نتیجه دست می‌یابد که هیچ یک از این مبانی چهارگانه نمی‌تواند ارزشمندی اصل آزادی را به‌طور مطلق اثبات و توجیه کند. وی آن‌گاه به بررسی مبانی آزادی در فلسفه سیاسی اسلام پرداخته است. در این زمینه، اصل توحید به عنوان مهم‌ترین مبنای هستی‌شناختی، عقل و اراده و اختیار به عنوان مهم‌ترین مبنای انسان‌شناختی و مبانی حق طبیعی - الهی، و رشد و تکامل انسان و اصل مساوات و برابری ذاتی به عنوان مهم‌ترین مبانی حقوقی - اخلاقی تبیین شده‌اند.

با توجه به این‌که مهم‌ترین ویژگی مفهوم آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام، الهی بودن آن است، در بخش سوم با عنوان «قلمرو آزادی در فلسفه سیاسی اسلام» قلمرو آن تبیین گردیده است. از این دیدگاه، فلسفه سیاسی اسلام آزادی سیاسی را نه به‌طور مطلق، بلکه با محدودیت‌هایی مشروع و معتبر دانسته است. البته پیش از آغاز این بحث، همانند بخش دوم، بحثی در قلمرو آزادی سیاسی در فلسفه لیبرالیسم آمده است. مهم‌ترین محدودیت‌هایی که نویسنده برای آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام بیان کرده است عبارتند از: حق الهی، مطابقت با ضوابط عقلی، مصالح فردی، مصالح جمعی و حقوق دیگران. نویسنده آنگاه از زاویه‌ای دیگر با تقسیم رفتارهای فردی به شش قسم، مهم‌ترین محدودیت‌های این رفتارها را بیان کرده و در نهایت به ذکر مهم‌ترین مصادیق آزادی سیاسی و محدودیت‌های آنها پرداخته است. مهم‌ترین مصادیق آزادی سیاسی که نویسنده به بیان محدودیت‌های آن در فلسفه سیاسی پرداخته است عبارتند از: حق تعیین سرنوشت و انتخاب

کارگزاران، آزادی بیان و قلم، آزادی تشکیل احزاب، انجمن‌ها و اجتماعات، حق انتخاب شدن، آزادی عقیده و آزادی از تفتیش عقاید و آزادی اندیشه.

جمع‌بندی کلی نویسنده از مباحث این است که آزادی سیاسی از نظر فلسفه سیاسی اسلام یکی از حقوق طبیعی - الهی انسان به شمار می‌رود. خداوند آدمی را آزاد آفریده و برای او حق رفتار آزادانه و برخورداری از حقوق اساسی خود را به رسمیت شناخته است. بر اساس مبانی خاص آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، آزادی سیاسی محدودیت‌های خاصی دارد؛ از این رو دولت به عنوان مهم‌ترین مؤلفه دوم (مانع Y) حق دخالت و ایجاد مانع در این قلمرو را ندارد و آزادی سیاسی برای اشخاص در درون این محدوده کاملاً به رسمیت شناخته شده است. بر این اساس هیچ کس حق دخالت و ایجاد مانع در برابر آزادی سیاسی مذکور را ندارد. بنابراین آزادی در فلسفه سیاسی اسلام به رسمیت شناخته شده و این فلسفه بر اساس مبانی خاصی، حدود خاصی را برای آن در نظر گرفته که در اثر حاضر بیان شده است.

ملاحظات

یکم، نویسنده در بحث از برداشت‌های مفهوم واحد آزادی به هفت برداشت اشاره کرده است. آنچه در بحث از برداشت‌های هفت‌گانه می‌توان یاد آور شد، گوناگونی برداشت‌ها از مفهوم بسیار کلیدی فلسفه سیاسی یعنی آزادی است. این برداشت‌ها یادآور این نکته‌اند که نمی‌توان به یک برداشت از آزادی تعلق پیدا کرد و به آن تصلب و تعصب ورزید و سایر برداشت‌ها را به کناری نهاد. اما در یک ارزیابی از برداشت‌های ذکر شده درباره آزادی، آنچه با مفهوم آزادی سیاسی ارتباط وثیقی می‌یابد، برداشت سوم از آن یعنی آزادی به عنوان قدرت و برخورداری از توان مؤثر و کارآمد است. این برداشت نشان می‌دهد که آیا افراد در یک جامعه به گونه واقعی و مؤثر و کارآمد از آزادی برخوردارند یا این‌که آزادی لقلقه زبان است. این برداشت به تعریف دکتر بهشتی از آزادی نیز بسیار نزدیک است. وی در تعریف آزادی می‌گوید آزادی یعنی «تسلط انسان بر ساختن خویش و ساختن محیط خویش. انسان موجودی است آزاد، خودساز و محیط ساز، آزاد از جبر طبیعت و آزاد از جامعه و تاریخ».^(۱)

دوم، نویسنده تمایز خاصی میان فلسفه سیاسی اسلام و فلاسفه سیاسی اسلامی و اندیشمندان مسلمان قائل نیست: «فلسفه سیاسی اسلام طیف زیادی از فیلسوفان سیاسی در جهان اسلام را در

۱. بهشتی، اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ (راست قامتان جاودانه تاریخ اسلام) - (تهران: واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱) دفتر سوم، ص ۱۸۳. نیز رک: شریف لک‌زایی، آزادی سیاسی در اندیشه آیه الله مطهری و آیه الله بهشتی (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲).

بر می‌گیرد که در یک تقسیم بندی کلی می‌توان آنان را به دو دسته تقسیم کرد: فلاسفه سیاسی اسلام قدیم و فلاسفه جدید». (ص ۴۶). آنگاه فلاسفه قدیم را نیز به فلاسفه شرق و غرب تمدن اسلامی، و فلاسفه معاصر را از حیث جغرافیایی به فلاسفه سیاسی مسلمان ایرانی و غیر ایرانی تقسیم کرده است. اما روشن نیست که ملاک طبقه‌بندی فلاسفه سیاسی قدیم و جدید چیست و بر اساس چه معیاری می‌توان پاره‌ای از اندیشمندان را در سنت فلسفه سیاسی قدیم و جدید قرار داد. آیا فقط طرح مسائل جدید ملاک است که نویسنده نیز به آن اشاره می‌کند یا این‌که می‌بایست مطالب دیگری را نیز به آن افزود، از قبیل مبانی انسان شناختی، هستی شناختی، روش شناختی و غایت شناختی که در این صورت آنچه بیشتر نمود خواهد یافت وجوه اشتراک این اندیشمندان است. به نظر می‌رسد در بحث از فلسفه سیاسی اسلام می‌بایست به نصوص درجه یک همانند قرآن و روایات پیامبر و ائمه استناد می‌کرد؛ اما نویسنده فلسفه سیاسی اسلام را به فلسفه سیاسی فیلسوفان مسلمان آن هم در قلمروی بسیار محدود، تقلیل داده است. اکتفا به مباحث پنج فیلسوف مسلمان (فارابی، خواجه نصیر، مطهری، محمد تقی جعفری و مصباح یزدی) برای تبیین آزادی نمی‌تواند موجه باشد.

سوم، در فصل دوم، در ابتدا به مفهوم آزادی در اندیشه فارابی پرداخته و به امتناع آزادی سیاسی در نگاه وی حکم می‌کند. به نظر می‌رسد آنچه حکیمانی همانند فارابی و خواجه نصیر در باب مدینه جماعیه و وفور آزادی در آن سخن گفته‌اند، البته مورد نظر و تأیید آنان نیست، چه این‌که امروزه نیز آزادی‌ها به مفهوم و مصداق اندیشه غربی آن را متفکران مسلمان نمی‌پذیرند. اما از یک نکته نمی‌توان غفلت کرد و آن طرد انواع حکومت‌های جماعیه و تغلیبه و به طور کلی مدینه‌های غیر فاضله در اندیشه فارابی و خواجه نصیر است. در واقع نپذیرفتن نظام سیاسی و مدینه غیر فاضله‌ای همچون جماعیه (احرار و آزاده‌ها) و تغلیبه (استبدادی) به این معناست که این اندیشمندان به نوع دیگری از حکومت قائل هستند که در آن نه از استبداد و قلدری خبر و اثری است و نه از آزادی‌های بی‌حد و حصر که با ارزش‌های دینی ناسازگاری دارد و جامعه در وضعیت هرج و مرج گونه‌ای به سر می‌برد؛ از این رو با طرد حکومت‌های استبدادی از سوی این متفکران نمی‌توان آنها را اقتدارگرا وصف کرد.

گذشته از اینها این مطلب که آزادی در شمار پرسش‌های جدید اندیشه سیاسی در زندگی آدمی است با آنچه مؤلف در مقدمه ذکر کرده که «آزادی در تاریخ اندیشه و نظریات سیاسی جذابیت خاصی دارد و توجه بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است» در تناقض است. اگر این جذابیت در طول تاریخ اندیشه سرایت داده شود دیگر نمی‌توان گفت پرسش درباره آزادی، پرسشی

جدید است. از این رو باید توجه داشت که پرسش از آزادی از پرسش‌های اساسی و دایمی حوزه فلسفه سیاسی و زندگی آدمی بوده است و در هر دوره‌ای توان طرح و بازخوانی را دارد، اما می‌توان گفت در سنت فلسفه سیاسی اسلامی قدیم، این مسأله سیاسی در کانون توجهات اندیشمندان مسلمان نبوده و در سنت فلسفه سیاسی جدید در شمار مسائل و نقطه ثقل تفکر است. به هر حال در اندیشه گذشتگان، پرسش از آزادی مطرح بوده و تنها ممکن است بگوییم پرسش از آزادی سیاسی مطرح نبوده است. پرسش از حق حاکمیت و حاکم مطرح بوده، اما پرسش از نقش مردم و چگونه حکومت کردن مطرح نبوده است.

چهارم، نویسنده پس از تلاش برای تحلیل مفهوم آزادی سیاسی به تقسیم آزادی‌های سیاسی بر اساس نوع رفتارهای سیاسی دست زده و چند نوع رفتار سیاسی را ذکر می‌کند؛ از جمله: ۱. انتخاب حاکم و زمامدار یا حق انتخاب کردن؛ ۲. تعیین سرنوشت و مشارکت در فرآیند تصمیم‌گیری یا آزادی رأی؛ ۳. تأثیرگذاری بر تصمیمات و عملکردهای دولت و دولتمردان یا آزادی بیان، قلم و مطبوعات؛ ۴. رقابت سیاسی یا تشکیل احزاب و تشکلهای و اجتماعات. وی بار اصلی آزادی سیاسی بر اساس رفتارهای سیاسی را به عنصر نخست یعنی انتخاب کردن حاکم و زمامدار تقلیل داده و آن را مهم‌ترین رفتار سیاسی مردم در یک جامعه می‌داند.

نگارنده البته در اهمیت این نوع رفتار سیاسی تردیدی ندارد، اما با نویسنده در این‌که مهم‌ترین نوع رفتار سیاسی حق انتخاب کردن است هم عقیده نیست. در واقع انتخاب کردن پایین‌ترین سطح مشارکت سیاسی یا به تعبیر نویسنده رفتار سیاسی است. بالاترین و مهم‌ترین سطح مشارکت سیاسی یا رفتار سیاسی یا آزادی سیاسی، حق انتخاب شدن است که هزینه، توان و ظرفیت و استعداد بیشتری نسبت به انتخاب کردن را می‌طلبد. نویسنده به بحث انتخاب شدن توجه کافی نکرده و درباره عنصر رقابت سیاسی نیز گذرا بحث کرده و رقابت سیاسی را به تشکیل احزاب و انجمن‌ها توسط مردم تقلیل داده است.

پنجم، در بحث از «میانی آزادی در فلسفه سیاسی لیبرالیسم» (فصل نخست بخش دوم) به پاره‌ای از منابع استناد شده است که در شمار منابع درجه اول نیست.

ششم، در بحث از «میانی حقوقی - اخلاقی» به اصل سودمندی و اصالت فایده اشاره شده است. در آن‌جا به درستی این مطلب بازتاب داده شده که آزادی منبع اساسی برای منفعت فردی و اجتماعی است و نفس عمل انتخاب کردن و تصمیم گرفتن به رشد شخصیت فرد کمک کرده و برخی از ویژگی‌های شخصیتی او از قبیل اعتماد به نفس و خودباوری و خودآگاهی را تقویت می‌کند، و نیز وجود آزادی در جامعه باعث رشد و پیشرفت جامعه می‌گردد و یک منبع دایمی برای پیشرفت، آزادی

است؛ از سوی دیگر، جامعه‌ای که در آن آزادی وجود داشته باشد نسبت به جامعه فاقد آزادی، از آسایش و امنیت بیشتری برخوردار است. بر این اساس و در مبحث آزادی سیاسی، جامعه و حکومت موظف است آزادی سیاسی را برای فرد مهیا کند، چرا که وجود این آزادی هم در راستای منفعت فرد است و هم در راستای منفعت جامعه. به عبارتی، آزادی سیاسی در جامعه باعث رشد سیاسی مردم شده و منافع مهمی را برای آنان به همراه خواهد داشت.

نگارنده نیز در مطلب مذکور با نویسنده اثر هم عقیده است و آن را در راستای اندیشه‌های سیاسی اسلامی می‌داند، اما با نقد نویسنده که مردم ممکن است در این زمینه راه صواب را انتخاب نکنند، موافق نیست، زیرا گرچه می‌توان گفت افراد در همه موارد بهترین داوران و آگاهان در مورد منفعت و خیر خود نیستند، اما این به معنای خطاپذیری برداشت و داوری اشخاص در مورد منفعت خود است. در نتیجه نمی‌توان در رد آزادی و آزادی سیاسی به خطاپذیری آگاهی انسان در مورد منافع خود اشاره کرد. اساساً هنگامی که انسان آزاد باشد می‌تواند به اقدام عملی دست بزند و در این صورت ممکن است خطا کند؛ اما «دیکنه نانوخته خطایی ندارد» و فقدان آزادی هم جایی را برای خطاپذیری باقی نمی‌گذارد. ارزشمندی آزادی به گونه‌ای است که خطاپذیری را در دل خود جای داده است و از آن مفزعی نیست وقتی پذیرفتیم که آدمی، دارای آزادی و آزادی سیاسی است، در واقع خطاپذیری او را به گونه‌ای پذیرفته‌ایم. بنابراین ممکن است در پاره‌ای تصمیمات، راه صواب را طی نکند و این خود نکته صوابی است. پیشرفت نیز منوط به وجود آزادی و خطا کردن و اصلاح خطاهاست.

آیه‌الله مطهری در این باره معتقد است آزادی دادن به مردم در انتخاب مسیر و راه حرکت، به رشد آنان منجر می‌شود و در فقدان آزادی، مردم به رشد اجتماعی نخواهند رسید؛ بنابراین وی باب تحمیل و اجبار به آدمیان را مسدود می‌سازد و نتیجه‌اش را عدم رشد و پیشرفت ذکر می‌کند.^(۱) هفتم، در پاره‌ای از موارد قلت استناد به منابع، می‌تواند نقصی برای اثر مورد بررسی تلقی شود؛ برای مثال در فصل دوم از بخش نخست و در بحث از آزادی در آرا و اندیشه‌های محمد تقی جعفری و محمد تقی مصباح یزدی، تنها به یک اثر از هر کدام بسنده شده و آزادی از نگاه آنان تبیین گردیده است. به نظر می‌رسد با رجوع به یک اثر نمی‌توان به یک استنباط و تحلیل نزدیک به واقع در اندیشه افراد مورد نظر در باب آزادی پرداخت و حداقل می‌بایست به پاره‌ای از آثار دیگر آنها نیز رجوع کرد. این مطلب به ویژه وقتی روشن تر می‌شود که می‌توان پاره‌ای از دیدگاه‌های طرح شده در اثر حاضر را معایر و حداقل متفاوت از آن چیزهایی دانست که در آثار دیگر پاره‌ای از این اندیشمندان مطرح شده

۱. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی (تهران: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۲) ص ۱۲۲.

است.

خاتمه

یکم، در بحث مفهوم آزادی می‌توان به وحدت مفهومی آزادی باور داشت و برای فهم آزادی از فرمول مک کالوم بهره برد، اما می‌توان گفت آزادی در موارد گوناگونی تحقق می‌یابد. از این رو آزادی مثبت و منفی که متفکرانی همانند آیزیا برلین از آن سخن گفته‌اند، به شرایطی اشاره دارد که افراد از پاره‌ای از زوایای آزادی برخوردار و بهره‌مند می‌شوند. در این صورت شاید بتوان گفت آزادی از وحدت مفهومی برخوردار است، اما در هر شرایطی می‌توان به نوعی از آزادی مثبت یا منفی اشاره کرد که شخص از آن برخوردار است. البته سعی مک کالوم در ارائه فرمولی واحد درباره مفهوم آزادی و ذکر مؤلفه‌ها و عناصر آن در خور ستایش و ارج است. این تلاش از آن جهت تحسین برانگیز است که مفاهیم حوزه علوم انسانی را برای فهم بیشتر آماده می‌سازد و احتمالاً اختلافات آن حوزه را هر چه بیشتر کاهش می‌دهد. از این رو به نظر می‌رسد نویسنده توانسته است در فصل نخست بحثی منسجم حول مفهوم آزادی ارائه دهد. به ویژه این که مباحث سایر فصل‌ها نیز مبتنی بر فصل نخست است و به دیگر سخن، فصل نخست حکم چارچوب نظری پژوهش را دارد که تمامی تحقیق بر آن بنا شده و نویسنده توانسته است پاره‌ای از مباحث بعدی خود را بر این فصل بنا کرده و مطالب را سامان دهد.

دوم، تلاش نویسنده در تحلیل مفهوم آزادی سیاسی بر اساس وحدت مفهومی آزادی ستودنی است. در واقع نویسنده با الهام از سه عنصر فاعل یا عامل، مانع یا رادع و غایت یا هدف به تحلیل وحدت مفهومی آزادی سیاسی می‌پردازد و تعریفی از آزادی سیاسی را ارائه می‌دهد که عبارت است از:

فقدان دخالت و ممانعت دولت‌ها در برابر اشخاص یا تشکل‌های سیاسی در جامعه به منظور

انجام رفتارهای سیاسی خاص خود و یا برخورداری از حقوق اساسی. (ص ۱۰۰).

به نظر می‌رسد ارائه مفهوم آزادی سیاسی در چارچوب نظری اثر حاضر یک نکته ابتکاری است که نویسنده آن را ارائه داده است.

سوم، در هر سه بخش پژوهش حاضر بحث‌هایی درباره اندیشه غرب و به ویژه فلسفه سیاسی لیبرالیسم آمده است که اگر چه نسبتی با عنوان و مباحث طرح شده ندارد، اما فضایی را برای مقایسه و داوری بین فلسفه سیاسی در میان متفکران مسلمان و فلسفه سیاسی لیبرالیسم ایجاد می‌کند. و در هر حال حتی می‌تواند چارچوب‌های نظری‌ای تلقی شود که بحث در قالب آن به پیش رفته و تکامل

و خاتمه یافته است.

چهارم، اثر حاضر با توجه به نثر روان نویسنده و تلاش وی در ارائه یک متن بدون تکلف، خواندنی است و بهره‌هایی را نصیب خواننده می‌کند، به ویژه در نسبت و مقایسه میان آزادی و آزادی سیاسی در فلسفه سیاسی اسلام و لیبرالیسم.

آزادی در فقه و حدود آن

مقدمه

به نظر می‌رسد به دو گونه می‌توان به بحث‌هایی همانند آزادی پرداخت: نخست، بگوییم همه آنچه امروزه درباره آزادی بحث می‌شود با همه گستره‌ها و عناصر آن، در متون اسلامی و به‌ویژه در صدر اسلام مسبوق به سابقه است و دیگر این‌که بگوییم تنها پاره‌ای از مضامین و محتوای چنین مباحثی را می‌توان در متون دینی و نیز رفتار پیامبر و ائمه مشاهده کرد. طبیعی است که نخستین مورد، ادعایی است که با اندک تأمل می‌توان به نادرستی آن حکم کرد، زیرا در هر صورت مباحث عصر حاضر با آنچه در قرون و دوران پیشین در جریان بوده به کلی متفاوت است. به‌ویژه این‌که شکل بسیاری از آنها تقریباً به‌طور کلی متروک و از میان رفته است؛ برای مثال، امروزه بحث آزادی بیان منحصر در آزادی گفتار نیست، بلکه عرصه‌های قلمی و تصویری و شنیداری را در ابزارهایی چون رادیو، تلویزیون، مطبوعات، ویدئو، ماهواره، تلفن و اینترنت می‌توان جاری دانست. اما طریق دوم پذیرفتنی و بلکه اثبات‌کردنی است. از این منظر کلیاتی راجع به آزادی و بیشتر در محتوا و مضمون می‌توان یافت که موجبات اجتهاد در عرصه‌های جدید و نوپدید را به روی ما می‌گشاید و احتمالاً سازگاری و ناسازگاری مباحث و شکل‌های آزادی با متون دینی را برای مسلمانان مورد سنجش قرار داده و احکامی برای استفاده یا کنارگذاشتن آنها صادر می‌کند.

کتاب آزادی در فقه در هیچ‌یک از دو نوع گونه‌شناسی مذکور ادعایی ندارد، اما در همه مباحث سعی دارد با استناد به متون دینی، و به‌ویژه قرآن، به تأیید گزاره‌های مورد نظر خویش بپردازد؛ از این رو به گونه‌ای غیر مستقیم بر این باور است که مباحث او از گونه نخست است و بنابراین در شمار قائلان نوع نخست شمرده می‌شود. این برداشت را آنچه نویسنده در مقدمه به آن اشاره می‌کند تأیید می‌کند:

این پژوهش در صدد است نشان دهد که اسلام و مبانی فقهی آن (کتاب، سنت و عقل) نه

تنها تعارضی با آزادی‌های فردی، مدنی و سیاسی ندارد، بلکه قرن‌ها پیش از غربیان خود منادی و نظریه‌پرداز آزادی انسان بوده است. این رفتار آزادی خواهانه مسلمانان را می‌توان در قبال اقلیت‌های دینی ساکن در کشورهای اسلامی مشاهده کرد که این امر مورد اذعان بسیاری از محققان و مورخان غربی است. البته نظریه آزادی مانند برخی مقولات سیاسی و اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته است. (ص ۱۸).

البته این مطلب که فقها از بحث آزادی غفلت کرده‌اند امر غریبی نیست، زیرا فقها بیش از آن‌که بخواهند درباره آزادی سخن بگویند و نظریه‌پردازی کنند، درباره حدود و قلمرو آن در قالب احکام و تکالیف دین‌داران سخن گفته‌اند و چیزی بیش از این هم از آنان انتظار نمی‌رود. تنها نکته شایان ذکر این است که فقها در مباحث خویش، مسأله آزادی را مفروض انگاشته و به مباحث پسینی آزادی، یعنی حدود و قلمرو آن پرداخته‌اند. نظریه‌پردازی درباره آزادی، می‌بایست در حوزه فلسفه سیاسی صورت گیرد که در آن‌جا نیز فیلسوفان مسلمان به دلایل متعدد کمتر به آن پرداخته‌اند.

گذشته از اینها، اگر بحث از آزادی را مسأله‌ای برون دینی - که البته صواب نیز همین است - تلقی کنیم، بحث به کلی متفاوت می‌شود، زیرا در این صورت خود دین نیز - همان‌گونه که نویسنده در مباحثش به ویژه فصل سوم به آن اشاره می‌کند - باید به صورت آزادانه و آگاهانه انتخاب شود. این چیزی نیست جز این‌که انسان می‌بایست قبل از پذیرش دین خاصی، از آزادی بهره‌ای داشته باشد و آن‌گاه با این آزادی به سراغ انتخاب و گزینش دین برود. چنین انتخاب و گزینشی است که ارزشمند و مورد تأیید شریعت است. اساساً در اسلام این حق برای آدمیان به رسمیت شناخته شده که دین را نه با تقلید، که با برهان و استدلال بپذیرند؛ یعنی با آزادی درباره آن به تحقیق پرداخته و آن‌گاه دست به گزینش بزنند. از این روست که تحمیل دین بر آدمیان نیز امری قبیح شمرده می‌شود؛ چنان‌که نویسنده در صفحات مختلفی به این مسأله اشاره کرده است. وقتی فرد دست به گزینش و پذیرش دینی می‌زند، در واقع آن دین را با همه عناصر و مؤلفه‌هایش پذیرا می‌گردد؛ از این رو دین پاره‌ای از آزادی‌های پیشینی شخص را محدود می‌سازد؛ به عبارتی، دین اصل آزادی را با توجه به بیرونی بودن آن، اثبات نمی‌کند، بلکه قلمرو و محدوده‌های آن را تعریف و ترسیم می‌کند. البته در همین حوزه‌ها نیز دین به کلیاتی بسنده کرده است که می‌تواند راه‌گشای اجتهاد و استنباط در مسائل نوپیدا قرار گیرد. شخص دین‌دار می‌بایست در حوزه عمومی مطابق قانون مورد پذیرش اکثریت و آموزه‌های دینی رفتار کند و حقوق دیگران را به رسمیت بشناسد.

با توجه به مباحث پیش گفته، این کتاب در شمار مباحث پیشینی و درجه یک به شمار می‌رود.

است و محدودیت‌های وارد شده بر مصادیق آزادی کاملاً عقلانی و پذیرفتنی و قابل دفاع است که هم عقل و هم نقل این محدودیت‌ها را تأیید می‌کنند.

محتوای اثر

این اثر در یک مقدمه، پنج فصل و یک نتیجه‌گیری سامان یافته است. مؤلف در مقدمه به روش، ویژگی‌ها و محدودیت‌های تحقیق اشاره می‌کند. مفروض تحقیق، نشان دادن سازگاری آزادی‌های فردی، مدنی و سیاسی با اسلام و مبانی فقهی است. در واقع محقق می‌خواهد با استخراج مبانی آزادی، سستی ادعای ناسازگاری دین و آزادی را نشان دهد.

نویسنده در فصل نخست با عنوان «کلیات»، به ایضاح مفهوم آزادی پرداخته و اقسام آن را مورد بحث قرار می‌دهد. تعریف‌هایی که نویسنده از آزادی ارائه کرده، به تمامه از متفکران غربی است. لازم یا توقع این بود که به تعریف متفکران مسلمان یا حداقل فقها از آزادی نیز اشاره و موضع آنان در تبیین مفهوم آزادی را بیان می‌کرد. تعریف فقه و فقه سیاسی، تبیین رابطه آزادی و عدالت و دین و آزادی، تبیین جایگاه آزادی در فقه و نیز هدف آزادی از دیگر مباحثی است که نویسنده در این فصل از آنها بحث کرده است. برخلاف تبیین مسوطی که از مفهوم آزادی صورت گرفته، در باب مفهوم فقه و فقه سیاسی چنین تفصیلی مشاهده نمی‌شود. نویسنده طی دو صفحه به تعریف فقه و فقه سیاسی و نیز مسائل فقه سیاسی پرداخته که لازم بود سه عنوان فقه، فقه سیاسی و مسائل آن به نحو مسوطتری مورد بحث قرار می‌گرفت. هم به دلیل این که مفهوم فقه و فقه سیاسی بخشی از عنوان اصلی پژوهش به شمار می‌رود و هم به دلیل این که دانشواژه فقه سیاسی هنوز با ابهام در معنا و کاربرد مواجه است.

دومین فصل با عنوان «آزادی‌های فردی»، عهده‌دار بحث از آزادی‌های زیر است: آزادی حق حیات، آزادی اقامت و رفت و آمد، آزادی مسکن، آزادی حق مالکیت و آزادی کسب و پیشه. مراد نویسنده از آزادی‌های فردی، حقوق فرد انسانی است که انسان به صرف انسانیت و عضویت در جامعه داراست و دیگران از جمله حکومت نمی‌توانند آن را تحدید یا سلب کند، مگر با اصول و قوانین پذیرفته شده؛ به دیگر سخن، مقصود از آزادی‌های فردی آزادی‌ها و حقوق فرد انسانی است که خداوند و به تعبیر فیلسوفان غرب، طبیعت، آنها را در نهاد انسان به ودیعت نهاده است و فرد پیش از اجتماع واجد آنهاست؛ از این رو دیگران، اعم از افراد حقیقی یا حقوقی، نمی‌توانند آن حقوق و آزادی‌ها را سلب یا تحدید کنند، مگر با شرایط خاص و با ضوابط مشخص. به باور نویسنده، آزادی‌های فردی و اقسام آن مورد اتفاق و اجماع فقهاست و تنها در پاره‌ای فروع و محدودیت‌های آن اختلاف نظر مشاهده می‌شود. نویسنده در پی هر بحثی، که با ذکر مبانی آن همراه است، به

محدودیت‌های آن اشاره و بحث را جمع‌بندی می‌کند.

سومین فصل به بحث از آزادی‌های مدنی پرداخته است. وی در ابتدا به تفاوت آزادی‌های فردی، که در فصل دوم از آن بحث کرده و آزادی‌های مدنی پرداخته و حوزه‌های هر یک را از هم متمایز نموده است. وی در این‌جا به چند تفاوت زیر اشاره می‌کند: نخست این‌که آزادی‌های مدنی فراتر از آزادی‌های فردی است؛ دیگر این‌که موضوع آزادی‌های مدنی، برخلاف آزادی‌های فردی، گروه یا اجتماع است، و در نهایت این‌که آزادی‌های مدنی، ضرورت جامعه مدنی است. وی در ادامه به اقسام آزادی‌های مدنی اشاره می‌کند که عبارتند از: آزادی تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات، آزادی عقیده و آزادی بیان.

آزادی‌های مدنی، آن‌گونه که نویسنده ارائه کرده، آزادی‌هایی است که انسان به لحاظ عضویت در اجتماع و به اصطلاح شهروندی واجد آنها می‌گردد و دیگران از جمله دولت، نه تنها ملزم به رعایت آنها هستند، بلکه مکلف به تأمین و تحقق آنها هستند؛ به عبارت دیگر، آزادی‌های مدنی حمایت‌های قانونی از شهروندان در مقابل حکومت است؛ از این رو از این اصطلاح بیشتر حقوق شهروندان در برابر دولت به ذهن متبادر می‌شود. در این فصل پاره‌ای از مباحث چالش‌برانگیز همانند آزادی عقیده و آزادی بیان مورد بحث قرار گرفته‌اند. در این اثر همچنین مبانی نظریه آزادی دین و عدم اکراه در پذیرش آن تبیین شده است. به عقیده نویسنده، برخی از صاحب‌نظران با تفکیک میان عقیده و اندیشه، تنها قائل به آزادی اندیشه شده‌اند، از این رو از مشروعیت جهاد با کفار و مشرکان به منظور الزام آنان به اسلام حمایت کرده‌اند و پاره‌ای دیگر از فقها با رویکردی جدید، مشروعیت جهاد را مقید به رفع موانع تبلیغ اسلام و آماده سازی زمینه‌های پذیرش اسلام از روی اختیار و آزادی نموده‌اند. نکته دیگری که در این بخش به آن اشاره شده، مخالفت غالب فقها با جهاد ابتدایی در عصر غیبت است.

بحث دیگری که نویسنده به تبیین آن مبادرت ورزیده و در میان فقها منازعه‌آمیز است، بحث ارتداد و حکم مرتد است. نویسنده برای حل مناقشه، نخست به تبیین حقیقت ارتداد و شرایط آن پرداخته و در مرحله بعد با طرح دیدگاه‌های مختلف فقها کوشیده است نشان دهد که اصل حکم ارتداد مورد اتفاق علماست، اما موضوع حکم و شرایط آن اختلافی است. در ادامه نویسنده به یکی از فروع مسأله آزادی عقیده، یعنی آزادی مذهب و قرائت‌های مختلف پرداخته و نشان داده است که در فقه، اختلاف قرائت‌ها با عنوان اختلاف فتوا مورد توجه است. در این بخش با تفکیک صدق نظریه از حجیت آن، بر حجیت نظریات و قرائت‌هایی که بر مبانی و روش‌های معتبر استوار باشد، تأکید شده است.

همچنین در همین فصل مبانی آزادی بیان و محدودیت‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است. به باور نویسنده، حکم فقهی ممنوعیت کتب ضلال از چالش‌های آزادی بیان به شمار می‌رود. وی برای رفع پرسش‌ها در این زمینه، نخست به تبیین موضوع حرمت پرداخته تا روشن کند که اصل حکم اختصاص به کسانی دارد که در معرض خطر و انحراف عقیده قرار دارند و شامل محققانی که با مطالعه کتب ضلال به نقد آن دست می‌زنند نمی‌شود.

نویسنده در چهارمین فصل به بحث درباره آزادی‌های سیاسی پرداخته و از آزادی انتخاب حکومت و رهبر، آزادی و نقش مردم در تشکیل و اداره حکومت اسلامی، آزادی انتقاد، نظارت و استیضاح، آزادی انتخابات و آزادی احزاب بحث می‌کند. آزادی‌های سیاسی شکل تکامل یافته آزادی‌های مدنی است. به موجب این آزادی‌ها، حکومت نه تنها باید حقوق و آزادی‌های شهروندان یا همان آزادی‌های مدنی را مراعات و محقق سازد، بلکه باید شهروندان در اصل حکومت و اداره آن سهیم باشند؛ به عبارت دیگر، حکومت باید برخاسته از آرای شهروندان باشد. این مسأله با رفراندوم برای تعیین اصل نظام و انتخابات برای گزینش کارگزاران نظام سیاسی محقق می‌شود. در هر صورت، آزادی سیاسی به نقش و تأثیر مردم از طریق انتخاب حکومت و حاکمان و نیز اداره نظام سیاسی از طریق تأثیرگذاری بر روند تصمیمات و بیان نظرات و نظارت بر کارگزاران و انتخاب شدن به مناصب و مقامات عمومی اشاره دارد.

نویسنده در این فصل بر حقوق و آزادی‌های مردم در انتخاب حکومت و اداره آن صحنه گذارده و دو نظریه عمده در فقه، یعنی نظریه انتخاب محض و نظریه مشروعیت الهی - مردمی را مورد بحث قرار می‌دهد. وی همچنین در این فصل مبانی آزادی انتخاب حکومت و نیز نقش مردم در تشکیل و اداره آن را از متون دینی استخراج کرده و برای تأیید مدعای خود به آرای فقهای معاصر استشهد کرده است. در ادامه نویسنده آزادی احزاب و مبانی آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. به باور وی آزادی احزاب مخالف در چارچوب قانون به رسمیت شناخته شده و در عین حال برای مخالفان حکومت دینی اعم از حقیقی و حقوقی محدودیت‌هایی لحاظ شده است.

پنجمین و آخرین فصل کتاب به بحث درباره آزادی اقلیت‌ها، اعم از دینی و غیر دینی، پرداخته است و طی بحثی محدود نشان داده است که اقلیت‌ها در محدودیت به سر می‌برند. به باور نویسنده درباره اقلیت‌های دینی، مدارا و تساهل حکومت دینی درباره آنان از مسلمات فقهی است و محل خلاف تنها در پاره‌ای مسائل جزئی مانند احداث معابد و نواختن صدای ناقوس است. اما در باره نحوه مدارا و همزیستی با اقلیت‌های غیر دینی اختلاف رأی وجود دارد. پاره‌ای از فقها آن را موقتی می‌دانند. نویسنده با توسل به منابع فقهی، اصل همزیستی با کفار و مشرکان به عنوان شهروند را

تأیید نموده است.

در ادامه به پاره‌های ملاحظات محتوایی، روشی و شکلی و نکات قوت این اثر اشاره می‌شود.

ملاحظات

یکم، دانشواژه فقه سیاسی به معنای تبیین و بسط قلمرو و حدود حوزه عمومی و سیاست از منظر فقه است. در واقع فقه سیاسی سازوکاری برای تبیین رابطه افراد در حوزه عمومی و نیز تبیین مناسبات آدمیان با دولت اسلامی و قدرت سیاسی و نهادهای حکومتی است.

فقه سیاسی، دانشواژه‌ای است که از دو واژه فقه و سیاست تلفیق یافته است. این هر دو به حوزه‌های خاصی اشاره دارند. فقه از منظر دینی، حوزه تکالیف آدمیان را روشن می‌کند و سیاست با قدرت نسبتی وثیق و عمیق دارد. مراد و منظور از فقه در این اثر همان فقه اصغر، یعنی حوزه تکالیف دینی و روابط آدمیان با پروردگار و دیگر آدمیان است. اما کلام که به فقه اکبر شهره شده است، به تکالیف نمی‌اندیشد و به درستی فقه اکبر نام گرفته است و درجه و مرتبه آن از فقه اصغر بسیار بیشتر است، زیرا حیطة آن عمل خداوند است. برخلاف فقه اصغر که حوزه آن در عمل دین‌داران و مکلفان محدود می‌شود. آنچه در این جا با واژه سیاست تلفیق شده است همان فقه اصغر است که مربوط به جنبه زندگی و فعل آدمیان است و نه فعل خداوند.

با این توضیح به نظر می‌رسد مؤلف در فصل نخست با توجه به این که برخی از عناوین را مورد بحث قرار داده است، اما نتوانسته است همه این مفاهیم را به گونه‌ای منسجم گردهم آورد؛ برای مثال روشن نیست که بحث آزادی و عدالت و دین و آزادی چرا مورد بحث قرار گرفته‌اند و چه نسبتی با تحقیق برقرار می‌کنند. همچنین نویسنده لازم بود، همان گونه که به طور مبسوط به تبیین مفهوم آزادی و انواع آن اشاره کرده، به مفهوم فقه سیاسی نیز می‌پرداخت و حداقل به پاره‌ای از دیدگاه‌ها در این باره اشاراتی می‌کرد و بحث نسبتاً جامعی از مفهوم فقه سیاسی با توجه به اختلاف برداشت‌ها در این زمینه ارائه می‌کرد.

دوم، نویسنده در فصل نخست که پاره‌ای از مفاهیم نظیر آزادی را تبیین کرده است، مدام و مکرر بر این نکته تأکید می‌کند که یکی از قیده‌های آزادی، قانون است؛ اما در هیچ‌کجا تبیین نمی‌کند که مراد و منظور وی از قانون چیست و توسط چه کسی یا کسانی وضع و به مورد اجرا گذاشته می‌شود. سوم، روشن نیست که نسبت مباحث فقهی و دینی چیست. نویسنده حداقل این دو بحث را یکسان گرفته است، اما آیا مباحث فقهی اخص از مبانی دینی نیست؟ در این صورت اجتهادات فقهی و استنباطات دینی می‌تواند از هم متمایز شود و حتماً روش هر یک نیز متفاوت خواهد بود؛ از این

روست که می‌توان مباحث کلامی و عرفانی را از مباحث فقهی متمایز کرد و همچنین به مباحث فلسفه و فلسفه سیاسی پرداخت، بدون این‌که عرصه‌های این چهار حوزه را با یکدیگر خلط کرد؛ از این رو مبانی فقهی آزادی که در موارد متعدد نویسنده به آنها اشاره کرده، در شمار مبانی دینی و به‌ویژه فلسفه سیاسی است و نه مبانی فقهی. همان‌گونه که پیش از این نیز ذکر شد، مبانی را از فقه نمی‌توان استنباط و استخراج نمود و کاری که نویسنده انجام داده است نیز مؤید همین دیدگاه است. تنها مواردی را می‌توان در شمار مباحث فقهی دانست که به محدودیت‌ها و حدود و تکالیف دینداران توجه داشته است؛ فقه البته کاری جز تعیین قلمرو و حدود آزادی انجام نمی‌دهد. اثبات آزادی و مبانی آزادی توسط دانش‌های دیگری غیر از فقه می‌بایست اثبات و استخراج و استنباط گردد، همانند فلسفه سیاسی.

چهارم، تأکید نویسنده در فصل چهارم، یعنی آزادی‌های سیاسی، در عنوان‌های مورد بحث بیش از هر چیز درباره حق انتخاب کردن است؛ برای مثال در سه عنوان «آزادی انتخاب کردن رهبر»، «آزادی و نقش مردم در تشکیل و اداره حکومت اسلامی» و «آزادی انتخابات»، همه به نحوی به تأسیس حکومت و گزینش حاکمان و نقش مردم در آنها اشاره دارد که در «حق انتخاب» کردن خلاصه می‌شود. این حق با توجه به این‌که پایین‌ترین سطح مشارکت و آزادی سیاسی است، با رویکرد نویسنده به بالاترین سطح مشارکت و آزادی سیاسی ارتقا یافته است. در هر صورت مردم برای بهره‌مندی از این حق و این نقش و تأثیرگذاری بر حکومت و حاکمان کافی است پای صندوق‌های رأی‌گیری حاضر شوند و رأی خود را در صندوق‌ها بیندازند و در این صورت مشارکت و آزادی سیاسی و نقش آنان در سیاست خاتمه یافته است. آنچه اهمیت بیشتری می‌یابد، سطوح مختلف دیگر آزادی و مشارکت سیاسی است که از توجه نویسنده پنهان مانده و زوایای آنها آشکار نشده است. به‌ویژه حق انتخاب شدن، به عنوان بالاترین سطح مشارکت و آزادی سیاسی، در کمتر از دو صفحه مورد بحث قرار گرفته که البته در همان دو صفحه نیز بحث اساسی‌ای انجام نگرفته است. پنجم، در بحث اقلیت‌ها تفکیکی میان اقلیت‌های دینی و مذهبی صورت نگرفته است و مستندات پاره‌ای از مباحث بیش از آن‌که ناظر به اقلیت‌های دینی یا به دیگر سخن، اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) دلالت کند بر اقلیت‌های مذهبی دلالت می‌کند.

ششم، این‌که اقلیت‌های دینی در حکومت دینی نمی‌توانند مناصب سیاسی را برعهده گیرند با بحث دیگری با عنوان اقلیت سیاسی در پاره‌ای از موارد خلط شده است. آنچه نویسنده مدعی است که در هیچ کشوری گروه اقلیت نمی‌تواند مناصب کلیدی سیاسی را برعهده گیرد، در خصوص اقلیت سیاسی است که مردم به آنها رأی نداده‌اند. به هر حال، در این‌جا دو بحث اقلیت سیاسی و اقلیت

دینی را باید از یکدیگر از هم تفکیک کرد. که البته بحث نویسنده در باب عنصر دوم بوده و مدعای وی بحث اول را نشانه رفته است.

هفتم، در پاره‌ای از موارد مطالبی در متن بازتاب داده شده که فاقد استناد مشخص و فاقد منبع است که می‌توان به صفحات: ۱۷، ۲۹، ۴۷، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳ و... اشاره کرد. هشتم، متأسفانه بسیاری از آیات و روایات و جملات عربی در متن و پاورقی‌ها به کار رفته‌اند که ترجمه نشده‌اند. البته در پاره‌ای از موارد در توضیحات ذکر شده به گونه غیر مستقیم می‌توان به مضمون آیه، روایت و جمله عربی پی‌برد، اما در هر صورت فقدان ترجمه موارد ذکر شده می‌تواند نقصی برای متن حاضر به شمار برود؛ از جمله صفحات: ۳۷، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۵، ۲۱۹ و....

خاتمه

در خاتمه لازم می‌دانم به پاره‌ای از نکات قوت و مثبت اثر حاضر نیز اشاره کنم. یکم، در این اثر آزادی عقیده به نحو مبسوطی مورد بحث قرار گرفته و آرای مختلفی در این باب گرد آوری شده است و نویسنده تلاش کرده است به تمامی عرصه‌های این بحث، برخلاف سایر مباحث، وارد شود. در آخر نیز به‌طور مبسوط به بحث ارتداد پرداخته است. دوم، باید بر این نکته تأکید کنم که مباحث آزادی در این اثر به نحو مناسبی در سه دسته آزادی‌های فردی، آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی طبقه‌بندی شده‌اند. گرچه در پاره‌ای موارد برخی مطالب در این سه عنوان به صورت مکرر مورد اشاره قرار گرفته‌اند و مستندات آنان تقریباً یکی است، اما این طبقه‌بندی باعث انسجام بیشتر مباحث شده و در نوع خود قابل توجه و ابتکاری است. سوم، فهرست نمایه‌ای که در انتهای کتاب آمده، قابلیت استفاده از این اثر را دوچندان کرده است و بر غنا و قوت آن افزوده است. چهارم، در اثر حاضر از منابع بسیاری استفاده شده که اعتبار و قوت اثر را بالا برده است. تتبع نویسنده و رجوع به منابع گوناگون برای تبیین مباحث قابل ستایش است.